
دورنمات و جهان بی منطق و غیر قابل فهم

مقن سخنرانی در شب دورنمات / علی دهباشی

«در قرن بیستم پر آشوب و پر از هرج و مرج، در این دوره که فرمانروایی نژاد سفید به پایان می‌رسد، دیگر هیچ کس گناهکار نیست، هیچ کس مسئول نیست. کاری از دست کسی بر نمی‌آید. در عین حال هیچ کس به دنبال چنین شرایطی نبوده. این وضعیت معلول خود است و پای همه را به این عرصه کشانده است. گناه آن بر دوش همه ماست و ما همگی اسیر گناهان پدران و نیاکان خود هستیم. و این از نگون‌بختی ما سرچشمه می‌گیرد نه از گناه ما.»

تعلق خاطر دورنمات به مذهب و نگاه عمیقاً فلسفی او به جهان پیرامونش را می‌توان در همین سخنان کوتاه او دریافت.

فریدریش دورنمات که در ۱۹۲۱ در دهکده‌ای از ایالت برن سوئیس به دنیا آمد و پدرش کشیش بود و سخت‌گیر، در خانواده‌ای کاملاً مذهبی رشد یافت. سرزمینی که دورنمات در آن متولد شد در هر دو جنگ بزرگ جهانی بی‌طرف باقی ماند و ظاهراً با آرامش از کنار خشونت‌ها، ددمنشی‌ها و کشتارهای وحشیانه آن گذشت. اما با نگاهی به دیدگاه دورنمات، که یکی از بزرگترین نویسندگان و نمایشنامه‌نویسان این سرزمین است به روشنی درمی‌یابیم که سوئیس نیز از عواقب جنگ مصون نماند و همین دورنما بود که دورنمات را به جایی رساند که بگوید: «بی‌شک هر کس که جنبه پوچ و بی‌معنای این جهان را می‌بیند ناامید می‌شود ولی ناامیدی بی‌آمد جهان نیست، بلکه پاسخی است که ما به جهان می‌دهیم.» بی‌معنایی جهان و ناامیدی و ناتوانی انسان

در برابر رخدادهای عالم بی‌تأثیر از فراتس کافکا نبود دورنمات که از همان ابتدای راه نویسندگی‌اش سخت دل‌بسته او بود. اما دورنمات در طی نگارش به شیوه و سبک خاص خود دست یافت و جنبه‌های کم‌دی و مضحکه چنان در آثارش رنگ گرفت که به تدریج از نوشته‌های کافکا فاصله گرفت و نمودار خصیصه‌های نویسنده‌ای شد که صدایی از آن خود داشت و به هیچ کس دیگر جز خودش مانند نبود.

دورنمات که در خانواده‌ای مذهبی بالیده بود، گرچه در ادامه راه خود از پدر فاصله گرفت و سبک و سیاق او را نپسندید اما روحیه کاملاً مذهبی در او باقی ماند و شاید همین روحیه دیدگاه او را به جهان و آدمیان سمت و سو داد.

در حقیقت شهرت جهانی دورنمات بیشتر به واسطه نمایشنامه‌های اوست. او نیز مانند برشت امکانات دراماتیک تئاتر حماسی را کشف کرد. نمایشنامه‌های دورنمات، تماشاگر را در ستیزی تئاتری درگیر می‌کند و این نمایش‌ها به هیچ روی جنبه سرگرمی و تفریحی منفعل را برای مخاطب ندارند.

گرچه عمده‌ی شهرت دورنمات به سبب نمایشنامه‌های اوست، اما رمان‌ها و داستان‌های کوتاهش نیز جایگاهی خاص در ادبیات سوئیس و نیز ادبیات جهان دارند. جهانی که دورنمات تصویر می‌کند جهانی است که از یکسو ایمانش را از دست داده و از سوی دیگر تشنه همین ایمان است. از دیدگاه دورنمات این جهان لگام گسیخته است و بی‌مهالبا رو به سقوط دارد و در این میان انسان‌ها از هر نوع اقدام مؤثر برای مهار آن ناتوانند. دورنمات می‌کوشد تا برای مخاطب خود تصویری روشن از جهان بی‌ایمان ترسیم کند. زندگی در چنین جهانی پوچ و غیرقابل درک است و فقط مجموعه‌ای از اتفاقات بر سراسر این زندگی چنگ انداخته است.

دورنمات نویسنده‌ای بود که بارها و بارها بر روی نوشته‌هایش کار می‌کرد حتی وقتی سال‌ها از نگارش آن‌ها می‌گذشت. خود می‌گفت: «صحنه همواره آموزگار نویسنده است و نویسنده می‌تواند از آن درس بگیرد.»

فریدریش دورنمات که خود پس از پایان تحصیلات متوسطه به تحصیل فلسفه ادبیات در برن و سوئیس روی آورد، همواره دلمشغول و دل‌بسته فلسفه باقی ماند و خواننده آثار دورنمات، خواه در نمایشنامه‌ها و خواه در رمان‌های او، رد پای فلسفه را به وضوح در آثار او می‌یابد. دورنمات باور دارد که آنچه در عالم رخ می‌دهد در دایره فهم انسان نمی‌گنجد و هر آن که بخواهد حوادث بی‌منطق و غیرقابل درک را تابع اراده‌ی خود کند بی‌تردید نابود می‌شود.

در واقع دورنمات می‌کوشد بگوید جهان فاقد نظم و سلسله مراتب منطقی است و رخدادهای ناممکن بر سرنوشت انسان فرمان می‌رانند و انسانی که بخواهد با منطق بر این سیطره فاتح آید بی‌شک محکوم به شکست است. جبر حاکم بر سرنوشت و فرجام شخصیت‌های آثار دورنمات جبری است بدون منطق و خارج از اراده و تمام قواعدی که انسان در دایره فهم خود تصور می‌کند.

جهانی که دورنمات توصیف می‌کند و باور دارد، جهانی است بدون قهرمان. چرا که قهرمان یعنی غلبه بر ناممکن‌ها، یعنی غلبه بر جبر حاکم. و این باور اندوهناک او را تا بدان جا می‌کشاند که بگوید: «ما در این جهان دیگر قهرمانان تراژیک نداریم، بلکه تراژدی‌هایی داریم که خونخواران تاریخ جهان، مثل هیتلر و استالین، ترتیب نمایش آن‌ها را می‌دهند و با ماشین‌های کشتار خود این نمایش را به صحنه می‌آورند.»

شخصیت‌های آثار دورنمات که می‌کوشند با منطق و واقع‌بینی خود بر حوادث پیروز شوند گاه جنبه‌ی کمدی و مضحکه پیدا می‌کنند و در پایان دچار آشفتگی، اندوه و جنون می‌شوند. شاید گناه آنها همان نادیده گرفتن حوادث ناممکن و تلاششان برای تسلط بر این رخدادهای است که در محدوده قدرت و توان انسانی جایی ندارند. خود می‌گفت: «حوادث بر همه چیز حاکم‌اند و ما جایی اسیر حوادث می‌شویم. ما همگی گناهکاریم... و کمدی فقط بر پایه مشکلات ما شکل می‌گیرد.»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

